

شاید یکی از شکنجه‌گرها باشد

۱۸ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۲۵

داستان سالار از شرح عملیات ساواک برای دستگیری یکی از نیروهای انقلابی در خیابان‌ها تهران شروع می‌شود و در ادامه شرح شکنجه‌شدن وی و برخی دیگر از نیروهای انقلابی در زندان‌های ساواک در قالب داستان به مخاطب منتقل می‌شود...

در بخشی از این رمان می‌خوانیم:

صدای کفش پیچید توی راهروی بند. نگهبان انگاری عمدی در کارش بود؛ پایش را محکم بر زمین می‌کوبید. صدای کفش رسید به راهرو فرعی بند. پشت در سلول صدای ریه کفش افتاد. در آهنی سلول باز شد. زندانی، از صبح انتظار کشیده بود؛ مثل هر روز. گاهی دیر یا زود می‌شد. اما کمتر اتفاق افتاده بود به اتاق بازجویی و شکنجه برده نشود. شکنجه شدن و شکنجه نشدن، دیگر برایش یکنواخت شده بود. انتظار کشیدن برای رفتن به اتاق سر بازجو کمتر از اصل شکنجه نبود. شکنجه که می‌شد، مطمئن بود شکنجه‌گر خودش هم به زحمت می‌افتد؛ اعصابش به هم می‌ریخت؛ حتی گاهی از نظر روحی دست کمی از خودش نداشت. این را از چهره و حالات شکنجه‌گرش فهمیده بود. توی سلول از جایش بلند شد. وقتی ایستاد نگهبان فنچ را کشید روی صورتش. از راهرو فرعی هل داده شده بود توی بند. کسی به کمک نگهبان آمد. «شاید یکی از شکنجه‌گرها باشد.» این را پیش خودش گفت. ناله گوش خراش یکی از زندانیان زیر شکنجه، افکارش را به هم ریخت. پیش خودش گفت: باید مواظب باشم موقع عبور از در اصلی بند، پایم به مانع گیر نکند و کله پا نشوم...

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۰۴۱۱/باشد-گرها-شکنجه-یکی-شاید>